

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در بحث موضوعات مستنبطه عرفیه صناعت فقهی اقتضا می‌کند که تقلید در این موضوعات راه نداشته باشد و مرجع فهم این موضوعات خود عرف باید باشد. به بیان دیگر گفتیم جایی که شارع تصرفی نکرده، مثلاً شارع می‌خواهد غنا را حرام کند و در موضوع غنا نمی‌خواهد تصرفی کند (و بگوید من چه چیزی را غنا می‌دانم، البته این حق را شارع دارد، ولی اگر همان موضوع عرفی را بدون کم و زیاد موضوع برای حکم قرار داده باشد)، تقلید در این موضوع دیگر معنا ندارد که بگوئیم باید از مرجع تقلید بپرسد که غنا چیست؟! فهم این مربوط به خود عرف می‌شود، منتهی بعضی از مفاهیم عرفیه واضح هستند مانند ماء، تراب، کلاب، کلب، اما بعضی از مفاهیم یک پیچیدگی و یک مشکلی در فهم‌شان وجود دارد. اینجا در این مفاهیم باید چکار کنیم؟

مرجع در موضوعات مستنبطه عرفیه دارای مفاهیم مشکل

در مورد این‌گونه مفاهیم عرفیه چند احتمال وجود دارد:

1. یک احتمال این است که به عرف عام باید مراجعه شود،
2. یک احتمال این است که به عرف خاص مراجعه شود،
3. یک احتمال این است که عرف هر زمان در نظر گرفته شود.
4. عرف زمان صدور آیات

بررسی احتمال سوم: ملاک بودن عرف هر زمان

در جلسه گذشته گفتیم که احتمال سوم مردود است؛ زیرا اگر بگوئیم عرف کل زمان معیار است هرج و مرج لازم می‌آید، مثلاً بگوئیم در یک زمانی می‌گویند غنا هست و در یک زمانی می‌گویند غنا نیست. یک چیزی در یک زمانی خبیث است و یک زمانی خبیث نیست! نمی‌شود این را معیار قرار داد برای اینکه این مستلزم هرج و مرج در احکام می‌شود و عدم ثبات در احکام چیزی است که بر خلاف عقل و بر خلاف نظر شارع است و از روش شارع در تقنین مسئله ثبات در احکام را استفاده می‌کنیم، البته به نحو غالبی، چون ممکن است یک مواردی هم باشد که ثبات نداشته باشد.

احتمال چهارم: ملاک بودن عرف زمان صدور آیات

یکی عرف زمان صدور آیه است که بعضی از فقها هم گفته‌اند مراد همان عرف العرب است (عرب در همان زمان صدور آیه)، شیخ طوسی¹ در کتاب مبسوط وقتی در بحث خبائث «یحرّم علیهم الخبائث»^[1] وارد می‌شود می‌گوید: در خبائث باید سراغ عرف رفت و همین ضابطه‌ای که قبلاً هم بیان کردیم عین عبارت شیخ طوسی است: «ما لم یکن فی الشرع ذکر کان المرجع فیه إلی عرف العادة عادة العرب عندهم»، بگوئیم باید به عادت عرب عندهم رجوع کرد، «فما استطابته»؛ هر چه که عرب طیب می‌داند «احلّ لكم الطیبات، یحلّ لكم الطیبات»، هر آنچه عرب او را طیب می‌داند مثل آب و فواکه «فهو حلالٌ و ما استخبثته»؛ آنچه عرف عادت عرب خبیث می‌داند حرام است.^[2] لذا از این عبارت استفاده می‌شود عرف زمان نزول آن هم باز مکان نزول و صدور، چون در جزیره العرب بوده، در بین عرب بوده، مفاهیمی که آنها می‌فهمیدند معیار است.

بعد می‌گوید: آنجا هم مراد عرب‌های بادیه نشین و اهل بوادی نیست، آدم‌هایی که اهل مکنت هستند معیار است. ایشان در صفحه 279 می‌گویند: «و من اعتبر العرف اعتبر اهل الریف»، «ریف» مطلق روستاست، ریف یعنی جایی که گل و گلزار و گیاه وجود دارد. «و الغنا و المكنه الذين كانوا في القرى و الامصار على عهد رسول الله»؛ یک قید دومی هم می‌زند می‌زند که اهل مکنت باید بگویند چه چیز خبیث و چه چیز طیب است، آن هم در حال اختیار، و الا در حال اضطرار خاک را بخورند که دلیل نمی‌شود! «دون من كان من اهل البوادی من جفاة العرب»؛ عرب‌های تندخو و خشن بعضی حیوانات را می‌خوردند، «الذي تأكل ما دبّ و درج» هر چه در بیابان گیرشان می‌آمد می‌خوردند که یکیش هم سوسمار بوده است. [3] عبارت «ما دبّ و درج» در خطبه امیرالمؤمنین 7 هم آمده است [4]؛ یعنی آنچه در آن بزرگ می‌شوند و در دامن آنها هستند، اینها در دامن حیوانات وحشی بودند در بیابان‌ها و همان‌ها را می‌خوردند.

شبهه این مطلب شیخ طوسی را شهید ثانی در مسالک می‌گوید: «و المراد بالعرف الذي يرجع إليه في الاستطابه عرف الاوساط من اهل اليسار»؛ آدم‌هایی که اهل مکنت بودند و وضع مالی‌شان خوب بوده آن هم «في حالة الاختيار دون اهل البوادی و نوى الاضطرار من جفاة العرب فإنهم يستطيون ما دبّ و درج». [5]

بررسی احتمال چهارم

پس احتمال سوم این است که بگوئیم عرف هر زمانی، که گفتیم اشکال‌ش این است که هرج و مرج لازم می‌آید. احتمال دوم اینکه بگوئیم عرف زمان و مکان نزول آیات با همان خصوصیات، در نتیجه الآن نباید بگوئیم در زمان ما چه چیز خبیث است و چه چیز طیب است، بلکه باید بگوئیم در زمان نزول آیه عرب چه چیزی را خبیث می‌دانسته و چه چیزی را طیب می‌دانسته؟ این مطلب از یک جهت مخصوصاً با توجه به اینکه این کتاب بلسان عربی مبین است، مقرب این احتمال است، ولی از یک طرف همین کتاب «هدی للناس» است و این کتاب در میان عرب نازل شده ولی برای عرب نازل نشده! در میان آنها بوده. نمی‌شود بگوئیم آنچه را که عرب در آن زمان بالفعل خبیث می‌داند! این قابل قبول نیست؛ چون با توجه به آیاتی که این کتاب را برای همه بشر الی یوم القیامه نازل می‌کند و فرستاده است. [6]

پس قول دیگر آن است که بگوئیم عرف زمان صدور آیه، مثلاً بگوئیم «احل الله البيع» همان بیعی است که زمان نزول آیه بوده است. البته ما بحث مفهومی می‌کنیم، بعضی‌ها هم مفهوماً و هم مصداقاً منحصر به همان زمان می‌کنند، بعضی گفته‌اند: «احل الله البيع» یعنی بیع مفهوماً و مصداقاً که در زمان نزول آیه بوده، «اوفاوا بالعقود» عقودی که مفهوماً و مصداقاً در زمان نزول آیه بوده، ولی این خلاف تحقیق است، «ما یسمى بالبيع»، هر آنچه که می‌گوئیم بیع، ولو یک بیعی هم در آن زمان نبوده باشد، «ما یسمى بالعقد» ولو یک عقدی هم در آن زمان نباشد، پیدا است که یک مفهوم کلی است، «ما یسمى بالعقد عند العقلاء»، منتهی به معیار عقلانی که عرض خواهیم کرد.

ما وقتی می‌خواهیم عرف را مرجع قرار بدهیم، یعنی عرف سلیم، عرفی که وقتی به فطرت خودش مراجعه می‌کند می‌گوید این خبیث است یا طیب؟ وقتی به دور از شرایطی که در او بزرگ شده، یک انسانی که در جنگل بزرگ شده یک چیزهایی را طیب می‌داند که ما خبیث می‌دانیم ولی همان‌ها هم اگر به عرف و ذهن سلیم که مراد از عرف را بگوئیم ذهن سلیم عرفی.

دیدگاه محقق اردبیلی¹

محقق اردبیلی در مجمع الفائده می‌گوید: «معنی الخبیث غیر ظاهر إذ الشرع ما بینّه و اللغة غیر مراد»؛ در لغت «خبث الشیء خبائثه و خبثاً فهو خبیث»، این را خلیل در العین دارد خبیث «نعت کل شیء فاسد» [7]؛ هر چیزی که فاسد می‌شود را خبیث می‌گویند، اگر یک غذایی فاسد شد می‌شود خبیث، اگر یک رنگی فاسد شد می‌شود خبیث. بعضی‌ها گفته‌اند خبیث «ضد الطیب من الرزق و الولد و الناس» [8]، یا «الخابث الردی من کل شیء فاسد». مرحوم اردبیلی می‌گوید در لغت روشن نیست.

به نظر ما اتفاقاً در لغت تقریباً روشن است و فقط بعضی از لغویین یک نحو دیگری معنا کردند، بعد می‌گویند: «و العرف غیر

تفصیل در شبهات حکمیه

نکته قابل توجه آن است که مفاهیم را عرف باید روشن کند، یک مفاهیمی هست که عند العرف واضح و روشن است، اگر خود عرف در یک مفهومی اجمال و شبهه پیدا کرد، درست است ما شبهات مفهومی را ملحق به شبهات حکمیه می‌دانیم و موضوعی نیست، اما این معیاری که در رسائل و اصول به ما یاد دادند که شبهات حکمیه آن است که شارع باید مشخص کند، پس هر جا در عرف اختلاف بود بگوئیم باید شرع معین کند! این نیست. این یک تعلیقه‌ای می‌شود بر بحث شبهات حکمیه.

در شبهات حکمیه‌ای که منشأش شارع است شارع باید روشن کند، اما گاهی اوقات یک شبهه حکمیه منشأش خود عرف است، اگر عرف بالاخره گفت ما نمی‌دانیم خبیث چیست؟ شارع هم نیامده خبیث را معنا کند. البته اینجا ممکن است بگوئیم فقیه باید بگوید احتیاط کن یا بگوید هر چه که شک داری خبیث است یا خبیث نیست، اینها را فقیه بیان می‌کند، ولی فقیه نمی‌آید اجمال مفهومی عند العرف را روشن کند، بگوید اگر برای غنا ده تا معنا شده من می‌آیم اجمال مفهومی عند العرف را به عنوان آن فقیه برایتان می‌گویم، فقیه چکاره است که این کار را بکند؟!

عرف به فقیه می‌گوید اگر نمی‌دانیم یک چیزی خبیث است یا نه؟ آیا ملحق به طیب است یا خبیث؟ این را فقیه باید مشخص کند، ولی اجمال مفهومی را خود عرف باید تعیین کند، عرف برود سراغ کارشناس، سراغ تحقیق، از یک راهی این مفهوم را روشن کند، اگر نتوانست روشن کند ما نمی‌گوئیم ایها الفقیه شما مفهوم خبیث را برای عرف روشن کن، فرض این است که شارع بیانی ندارد، فقیه می‌تواند بگوید اگر برای تو مفهوم روشن نشد اصل حلیت است، تو می‌توانی بخوری، اگر نمی‌دانی چیزی طیب است یا خبیث؟ «يجوز اكله»، این را فقیه باید بگوید، ولی معنایش این نیست که شرع اجمال مفهومی را روشن می‌کند، به نظرم باید یک چنین مطلبی را در اینجا ذکر کرد.

عنوان خبائث که در جلسه گذشته گفتیم بحث بسیار خوبی است، در باب خبائث یک وقت می‌گوئیم مفهوم خبیث عند العرف مراد است و می‌گوئیم مراد از عرف، عرف هر زمان نیست و هرج و مرج لازم می‌آید، عرف زمان صدور آیه نیست؛ برای اینکه این قرآن را خدا برای عرب نفرستاده که بگوئیم مراد خبیث در نزد آنهاست، بلکه مراد عرف سلیم است، عرفی که «یرجع إلی فطرته».

مثلاً می‌گوئیم آن عرف سلیمی که می‌گوید این شیء موجب تنفر فطرت انسان و نفس انسان است، «یشمئز منه الانسان» این می‌شود خبیث، اگر این روشن بود فیهما، حالا اگر گفتیم عرف می‌گوید من مفهوم خبیث را نمی‌دانم چیست؟ به قول صاحب مجمع الفائده شارع بیان نکرده! لغت هم مراد نیست، عرف هم منضبط نیست، بعد ایشان می‌گوید «فیمكن أن يقال المراد عرف اوساط الناس (در مقابل شیخ طوسی و شهید که می‌گفت «اوساط العرب») حال الاختیار» آن هم «من اهل المدن و الدور»، آنهایی که دارای شهر و خانه هستند، «لا أهل البادية لأنه لا خبیث عندهم بل یطیبون جمیع ما یمكن أكله»؛ آنها می‌گویند هر چیزی که قابل خوردن باشد طیب است، «فلا اعتداد بهم»، ایشان دایره را می‌آورد روی عرف عام فی جمیع الازمنه، نه اینکه بگوئیم این زمان یا آن زمان.[10]

اشکال صاحب جواهر بر محقق اردبیلی

صاحب جواهر در نقد مرحوم اردبیلی می‌گوید: «ما یستخبثه الانسان بطبعه السليم من آفة من حیث ذاته»؛ ذات انسان، طبع سلیم انسان، «و ینفر منه و یشمئز منه من غیر فرق بین العرب و العجم و اهل المدن و البادية»؛ صاحب جواهر می‌گوید چرا شما گفتید فقط اهل المدن؟ فرق نمی‌کند این طبع سلیم در عرب و عجم و اهل مدن و اهل بادیه هست، در زمان یسار و غیر یسار هست، «إذ هو معنى قائم فی المستخبث لا یختلف باختلاف الازمنه و الامکنه و الناس»؛ این معنایی که در خبیث هست به اختلاف ازمنه و امکنه و مردم تغییر نمی‌کند، «و یقابله الطیب الذی هو كذلك فلا عبرة بنفرة بعض الطباع لعدم تعود»؛ بعضی از طبع‌ها

از یک چیزی بدشان می‌آید «أو لعدم ملائمة لخصوص ذلك الطبع»؛ طبع یک آدمی یا یک شهری از یک چیزی بدشان می‌آید ولی طبع سلیم با آن سازگار است، لذا اینها معیار نیست. [11]

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

بنابراین مراد از عرف یعنی عرف سلیم مطابق با آن فطرت ذاتی خودش، این دیگر فرق نمی‌کند عرب باشد، عجم باشد. چون خدای تبارک و تعالی با کل مردم إلى يوم القيامة حرف می‌زند همان که در اصول گاهی می‌گوئیم اینها القای به عرف شده، کدام عرف؟ عرف عرب؟ عرف زمان نزول آیه؟ این بر خلاف آیات قرآن است که این قرآن برای همه بشر است، اگر در زمان نزول آیه تحدی می‌کرده الآن هم تحدی می‌کند، منتهی بلسان عربی، اما نه به فهم عربی، نه به آداب عربی. البته گاهی یک جاهایی هم بعضی از آداب عرب را صحه می‌گذارد اما به آداب و روش عرب نازل نشده، به لسان عرب نازل شده است.

در نتیجه نمی‌توانیم بگوئیم خبیث یعنی «ما يستخبثه العرب»، عرب چه وجهی دارد؟! یا بگوئیم ما يستخبثه فقط اهل مدُن از عرب، اهل بادیه نه، نه عرب دخالت دارد و نه اهل مدُن دخالت دارد، «ما يستخبثه الانسان بحسب طبعه السليم»، بعد اگر این را گفتیم شاید اصلاً بحث به شبهه مفهومیه عند العرف نرسد، وقتی این را بگوئیم می‌گوئیم دیگر موردی نداریم یک مفهومی عند العرف روشن نباشد، خبیث یعنی «ما يستخبثه الناس بحسب طبعه السليم»، طبع سلیمی که دارند، این مفهوم روشنی است منتهی اگر یک مفهومی عند العرف مجمل شد باز نمی‌توانیم بگوئیم شارع راه حل آن است، بلکه اجمال که شد یا از راه مراجعه به خواص می‌توانند حل کنند یا اگر نتوانستند حل کنند حکم این اجمال را شارع بیان می‌کند، می‌گوید حال اگر نمی‌دانید چه چیز خبیث است و چه چیز طیب؟ یا در مصداقش هم اگر شک کردید هذا خبیثٌ أم طیب؟ اینجا شما راه حل‌تان از جهت شرعی این است و مانعی ندارد، شارع این را بیان می‌کند.

این سخن محقق اردبیلی¹ که می‌گوید «معنی الخبیث غیر ظاهر»، هیچ وقت شما نمی‌گوئید معنی الماء غیر ظاهر، این الفاظی که در قرآن آمده معنی الناس، ناس یعنی چه؟ معنای ناس روشن است، یک سری عناوین هست که مفهومش روشن است، ما گفتیم یک سری عناوین داریم در خود عرف یک مقداری پیچیده است، آن کلامی که از بعضی از بزرگان در دو سه جلسه قبل عرض کردیم اینها می‌گویند مفهیمی که غامض عند العرف است، مفاهیمی که نیاز به تأمل دارد یا به قول مرحوم صاحب عروه می‌گوید محتاج به نظر است، اینها می‌گویند هر چیزی که محتاج به نظر شد فقیه باید رأی بدهد، یعنی در الخبیث حرام، فقیه بگوید خبیث چیست؟ حرمتش را فقیه بیان می‌کند. سخن ما این است که فقیه فقط می‌گوید خبیث حرام است، اما چه چیز خبیث است و چه چیزی خبیث نیست، این مفهوم را اولاً عرف باید مشخص کند.

به عنوان نمونه، شارع می‌گوید اگر از وطنت عبور کردی نمازت تمام است ولو قبلش هم مسافر بودی، تا حالا داشتی نماز شکسته می‌خواندی ولی سفت را ادامه می‌دهی از وطن عبور می‌کنی نماز قصرت قطع می‌شود، اینکه وطن چیست را شارع معین نکرده! شهمه اشتباهات همین است، آیا چون شارع حکمی دارد پس شارع باید معین کند؟ الآن وقتی در قرآن آمده که خبیث بر شما حرام است، یعنی چه صرفه است؟ صرفه یعنی آن که نیاز به نظر، استدلال و بحث ندارد.

یک وقت موضوع صرف خارجی را می‌گوئیم از باب اینکه مصداق است، می‌گویم معنای آب را می‌دانم ولی نمی‌دانم این مایعی که اینجا هست آب است یا نه؟ این را شبهه مصداقیه می‌گوئیم یا صرفه خارجی؟ اصلاً نیازی به نظر و استدلال هم ندارد، این را از یکی دو نفر بپرسند که این آب است یا نه؟ می‌گویند بله آب است و تمام می‌شود. ولی یک موضوعات خارجی غامضه داریم مثل غنا، معروف، «عاشروهن بالمعروف»، اینجا همین مسئله را دارد که «معروف» یعنی چه؟ یا بعضی از عناوین دیگر که مثال‌های متعدد است، مفاهیمی که محتاج به تأمل است، خبیث یعنی چه؟ برای ما معنا کنید، شما می‌گوئید خاک خبیث است لذا خاک را نباید خورد، اگر دین هم نبود چه کسی خاک را می‌خورد. اما یک چیزی یک جایی هست که نمی‌دانیم خاک است یا آرد گندم است، این می‌شود موضوع صرفه. خود خاک یک موضوع روشنی است و مصداقش هم ممکن است اشتباه بشود!

ولی مفهوم خبیث، مفهوم طیب، بین خاک و مفهوم طیب فرق هست یا نه؟ خاک روشن است اما ما هو الطیب عند العرف؟ ما هو الطیب عند العقلا؟ ما می‌گوئیم فرض کنید خوردن خون از خبائث است، الآن در زمان ما چیزی که بحث می‌کنند خلط پشت گلو است وقتی در فضای دهان می‌آید بعضی از آقایان می‌گویند احتیاطاً خوردنش جایز نیست چون ممکن است خبیث باشد، غذای سوخته، نان سوخته، اینها را می‌گویند از خبائث است. یک مفاهیم غامضه است؛ یعنی قبل از اینکه ما آن مصداق خارجی را بررسی کنیم می‌گوییم اصلاً این برای ما روشن نیست.

بنابراین طبق اینکه معیار عرف سلیم فی جمیع الازمنه لا فرق بین العرب و العجم، هیچ فرقی هم وجود ندارد، در این نمی‌شود اختلاف به وجود بیاید، می‌گوییم عرف سلیم این را طیب می‌داند یا خبیث می‌داند؟ عرف سلیم می‌گوید ما یشمئز منه النفس، وقتی معنا کرد روشن می‌شود. با وجود این معنا این مصداق خبیث است یا نه؟ ممکن است اختلاف بشود و هیچ بحثی نیست، ولی ما در مرحله اول می‌گوئیم معنایش روشن است.

من بحث را اینجا هم آوردم که اگر در یک جایی مرجع باید عرف باشد، عرف هم معنای روشنی به ما نداد، مثلاً می‌گوئیم مرجع در باب غنا عرف است، در خبیث معنای روشنی می‌دهد می‌گوید «یشمئز منه النفس»، اما در غنا معنای روشنی ارائه نمی‌دهد. اینجا نباید بگوئیم حالا که عرف یک معنای روشنی ارائه نمی‌دهد برویم سراغ شرع تا برای ما غنا را معنا کند، نه، شرع می‌گوید آنچه مشتبّه است غناست یا نه؟ فهو حلال. لذا حال که گفتیم مرجع عرف است این نکات باید در آن رعایت بشود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] . سوره اعراف، آیه 157.
- [2] . «الترتيب في معرفة ما يحل أكله من الحيوان و ما لا يحل أن يرجع إلى الشرع: فما أباحه الشرع فهو مباح، و ما حظره فهو محظور، و ما لم يكن له في الشرع ذكر كان المرجع فيه إلى عرف العادة عادة العرب عندهم، فما استطابته فهو حلال، و ما استخبثته فهو حرام، و إن يكن له في العرف و الشرع ذكر فعند الفقهاء أنه يرد إلى أشبه الأشياء به، فيحكم بحكمه من تحليل أو تحريم.» المبسوط في فقه الإمامية؛ ج6، ص: 278.
- [3] . «و من اعتبر العرف و العادة و اعتبر أهل الريف و الغنا و المكنة الذين كانوا في القرى و الأمصار على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله حال الاختيار، دون من كان من أهل البوادي من جفاة العرب التي تأكل ما دب و درج لأن هؤلاء أهل حاجة إلى ذلك، فستل بعض العرب عما يأكلون فقال كل ما دب و درج إلا أم حبين و قال بعضهم لتهن أم حبين العافية تأمن أن تطلب و تذبح و توكل.» همان، ص 279.
- [4] . نهج البلاغة، ص: 20، خطبه 7.
- [5] . «و المراد بالعرف الذي يرجع إليه في الاستطابة عرف الأوساط من أهل اليسار في حالة الاختيار، دون أهل البوادي و ذوي الاضطراب من جفاة العرب، فإنهم يستطيعون ما دبّ و درج.» مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ ج12، ص: 9.
- [6] . نکته: یکی از ثمرات این بحث در زمان ما این است که الآن در بعضی از کشورها فاضلاب را با یک فعل و انفعالی دوباره به آب شرب تبدیل می‌کنند، نجاستش یک طرف اما آیا الآن باز خبیث هست یا نه؟ این یک مصداقی است که در زمان عرب چنین چیزی نبوده، اینکه ما بگوئیم آن زمان اگر خبیث نبوده الآن می‌شود طیب؟
- [7] . کتاب العین، ج4، ص: 249.
- [8] . لسان العرب، ج2، ص: 141.
- [9] . «أما بالعموم، مثل و يحرم عليهم الخبائث، فما علم انه خبيث فهو حرام، و لكن معنى الخبيث غير ظاهر، إذ الشرع ما بيّنه، و اللغة غير مراد، و العرف غير منضبط.» مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ج11، ص: 156.
- [10] . مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج11، ص: 157.

[11] . «إلا أنه لا يخفى عليك ما في الجميع، ضرورة كون المراد من الخبيث الذي هو عنوان التحريم هو ما يستخبثه الإنسان بطبعه السليم من آفة من حيث ذاته و ينفر منه و يشمئز منه، من غير فرق بين العرب و العجم و أهل المدن و البادية و زمان اليسار و غيره، إذ هو معنى قائم في المستخبث لا يختلف باختلاف الأزمنة و الأمكنة و الناس، و يقابله الطيب الذي هو كذلك، فلا عبرة بنفرة بعض الطباع، لعدم تعود أو لعدم ملائمة لخصوص ذلك الطبع أو لغير ذلك مما يكون سببا للنفرة لا من حيث الطبع الإنساني المشترك بين غالب أفرادہ.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج36، ص: 239.